

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

کتاب

مؤلف

مترجم

شماره قفسه

خطی  
کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی

۹۸۴۳





نفسش بکشد باز در طبع بد را  
 از نسیب که هر بار که طبعی است  
 در وصف آب مدوح گوید :  
 جهان نوری که از نورش بر آفرینی  
 کمال صفا که از نوری نام برده  
 ی ت ی :  
 صفت ترا که بر زبان بگردد  
 مختاری خنوی گوید :  
 زخم او ز ناز خواه آید پیش او  
 نغمه دیده در چشمش ناز و بچه گردان  
 در باده گری : کمرش روی از نوری ایران  
 از او نثار دود که گرفته تا نوری از روزی  
 در او در او بر در و کعبه هر نفس خنده  
 با قوت خواب و خمر آفتاب و صی بر در  
 صفات و انساب نثارش از خود آورده  
 و نطای کمی خوار گیر انداخت کرده  
 سوسن نه به آنکه « ذلت ترا بخوری گوید :



نفسش بکشد باز در طبع بد را  
 از نسیب که هر بار که طبعی است  
 در وصف آب مدوح گوید :  
 جهان نوری که از نورش بر آفرینی  
 کمال صفا که از نوری نام برده  
 ی ت ی :  
 صفت ترا که بر زبان بگردد  
 مختاری خنوی گوید :  
 زخم او ز ناز خواه آید پیش او  
 نغمه دیده در چشمش ناز و بچه گردان  
 در باده گری : کمرش روی از نوری ایران  
 از او نثار دود که گرفته تا نوری از روزی  
 در او در او بر در و کعبه هر نفس خنده  
 با قوت خواب و خمر آفتاب و صی بر در  
 صفات و انساب نثارش از خود آورده  
 و نطای کمی خوار گیر انداخت کرده  
 سوسن نه به آنکه « ذلت ترا بخوری گوید :



در ره پستی هرگز نهند دانه را  
 چو خورشید چرخ که خورند آن چیز را  
 گر کس بخشش گویند که می کردند او  
 در می از خون تن گوید :  
 در ده برای سرتی را  
 ز آن می که چو آه عادت آن آید  
 ز آن می که کند ز شعله بر آفت  
 کوه بدو داده است که تنک  
 خاقان مدد صفت تراب گوید :  
 زمین صبح ز بهری جاذبه خورشید  
 آن خام خم پروردگار آن شاد رخ زندگار  
 نغمه گنجی گوید :  
 بیاسای آن از خواند شراب  
 گوزان خواب زان زخم  
 بزم ده که ماست گرام خواب  
 خوابان را اصلاح زخم



در ره پستی هرگز نهند دانه را  
 چو خورشید چرخ که خورند آن چیز را  
 گر کس بخشش گویند که می کردند او  
 در می از خون تن گوید :  
 در ده برای سرتی را  
 ز آن می که چو آه عادت آن آید  
 ز آن می که کند ز شعله بر آفت  
 کوه بدو داده است که تنک  
 خاقان مدد صفت تراب گوید :  
 زمین صبح ز بهری جاذبه خورشید  
 آن خام خم پروردگار آن شاد رخ زندگار  
 نغمه گنجی گوید :  
 بیاسای آن از خواند شراب  
 گوزان خواب زان زخم  
 بزم ده که ماست گرام خواب  
 خوابان را اصلاح زخم







این حال را دارد هیچ مدی بر داری گوید  
 بر آن که صبر می زده ام خرقه حرام است ای عیسی را غایت که ام است  
 این نوبت و آن تا خوشتر می گوید  
 زنده بود بر دلت که در شرح حرام است ای عیسی بر آن است ز جان خیر حرام است نوبت  
 مدی در وصف کس مرخ که با نظرات بنیم می شود چو گوید  
 بر کس مرخ زدم از فکر تا ایچو حق بر مدارش هر غنبدان  
 این نوبت برای آنکه کس مرخ را جبهه بخت به خیم جان تو نیستی که که در نظر و حجم  
 در این بیت ناطق می گوید  
 زانکه سبب در آن بر کس مرخ است رایت غایب جان چو نوبت خوراب  
 نوبت زیرا که تو نیستی است مقصود خود را حجم زنده و جنبه حقیر است بدو  
 باز از نکته با ریکتر زو انماست نه هر که سر زنده قدری دارد  
 دلی که سنی زنده نیستند دیگر بر سر آخت زدن که بر آن خود در فعل موضوع سر کرده  
 ذر کیت سر خارج است راجع آن که کسی خوب برستی می داند و یا او زدن نیستی دارد که کجاست  
 غایبی که و این تصور غنبدان غنبدان است برستی خوب و انقیاد و یا او خوب برستی  
 چه ربطی موضوع غنبدان دارد آنوقت باید از قاتل غنبدان نصیب و صانع مظهر  
 چشم پوشید و گفت این مردم را از کار باندی دارد و قرا ضعیف می کند مگر آن و نمی  
 برستی که نوبت می و یا بخت برده نمانی را به دست لای می کند این وقت لازم دارد  
 باز که باز نماند بی چرا برستی عیب ندارد و نوبت خوب دارد

بجز این از آن دارد

بی عیب است که در کمال غایت که مقدس از یک طرف پروری ز ادبیت از و پستی را می آید می گوید  
 که باید از طرز ادبیت آن استاده کرده و طرز این را سر گرفت و از طرف دیگر به کمال به نیت  
 می گذارد شتر قبی که ز ادبیت ایران نماند و تو صنف می کنند و است و نوبت ای می و از همه  
 کرده شتر می سازد اینان نظری بری دارند و می خواهند را بکنند شتر می که خیر و زنده می آیند  
 با زدن

از طرفی می گویند مردم باید در انچه در راه خود را زنده باشند و کسی حق ندارد که دیگر را جبر اوردی  
 و فکر خود باز دارد و از طرفی می گویند تا جبر اکتوف زنده می کند و آنکه بیری و با دین  
 کوفت می کند که تا عیب در فکر خود دارد و شتر کف آرد است که که عیب این را بهی خواهد کرد  
 تا عیب کند اگر شرح زدی دستور می گوید غایب به افق قری خوانند و اگر زده و خارج می ملک  
 و بدو دارد و خیر سر می کنند که چو به کف است که جود به سر خود اگر امدار اکتوف می کوشش  
 و چو سر می نماند اگر آنرا مردم داری و مدلی و نفاق دعوت می کنند به ده سر شتر خوب می دارند  
 به بدو غنبدان غنبدان بر گردن تا حوان تا بخت میانه

انف د آن است که حس عیب کلام را انفا کند نه آن است که حسن را هم عیب بیا رد و عیب نماند  
 آری این توانای غایب از و به در عشق باری و به ده که می و درج سدهای شری گفته اند همه آن  
 در و در کمالی شکست بر نیت زنده و به او ارمه با نفا دی پر خسته است و این همه را به ده که دایر  
 بر عشق باری است هر روزی زجه عیب و در میان مردم ایران شری شود همه غنبدان و بی است  
 و ادب آن را به ده که به ده غیر غنبدان نیست؟



در باره تصوف این را دارم که بگوید و آن را از حد براندازد و فراموشی دهد  
تصور می کند که آن نزد احوال خود دارد و آن را هم غفلت بخورد و غفلت دارد که بداند که آن  
اگر آن را گویند که نفس نیز در ذوق مستغرق می تواند شد و غفلت می کند و این تصور نیز غفلت  
در وقت حال کنی روشن نیست اگر خدا نخواهد غفلت براند و از بر سر غرضی باشد غفلت است که غفلت  
مستغرق در زمین بدین غفلت با غفلت است چرا که اینها غفلت کنان و غفلت و غفلت و غفلت  
می گویند





حق با کدام یک از این است

هر چند که خود تیسری می دهم و طایفه کاظمیون دوست هرگز نمی تواند در این باب حکمت کند  
 و خدا را که ندانند که گذری خوشتر چنان خوشتر <sup>و خوبتر</sup> هرگز ندانند و می بخش و بصورت  
 که این را برای بدست <sup>بشد</sup> می دهم و با خود هرگز که آنچه باین حق هرگز بدو برسد  
 خیر باین <sup>عنه ی دلدار</sup> بسوی خود نفوذ می کند و خود خیر تمام بکسی خوش و نیکو دگر نمی دارم  
 بسوی دارم که سر در طریقه ولادت واقع نمود .

قصصی در ایرادات و اعتراضات مقدسین در ادبیات ایران و ادب است از قلم فیضی که در قفس ریاضه مجرب و در احوال زندگانی عاقل و خیرخواه بطور خاص به دویم نویسی  
و به نظر رفیقان ادبیات ایران و ایرادات از قلم فیضی که در قفس ریاضه مجرب و در احوال زندگانی عاقل و خیرخواه بطور خاص به دویم نویسی  
شماره جدا بدوین در ضمیمه نشر از اخلاق

[illegible]

پس مدینه طریقی یک چهره از خوانندوان خلاصه چشم ادب و دلوای ایران است چون در تفسیر  
تقدیر شده در تقدیرات نیز مکتوب است و در ذیل آن نیز در ذیل وطنی الطریق پس کجاست

که از طرف دیوایب می آید





خواهی گوی :  
 باقی بام بدل بر وجه تا که خیرت نیارد که جهان بر بد کند  
 و نوازی نمی نگردد این نوع مخالف دلزد که اگر بخوام لایق نموده ای بایر درم  
 نور بهار که اندر شود

آخر انصاف است که ما که مصلحت ما هم گردان این را بگذریم  
 امروز که ما در این راه چندی هستی تا به روز داری با خبری و این اندیشه  
 تجسس و تحقیق می کنی اگر باقی این کارها را نمی خواهی دید که آنانی که این مصلحت بودند  
 و به تو مکتب مصلحت عرض می نمودند از این نیز خود بخود عرض می نمودند  
 و دیگر هم فایده نماند و این را نیز در نظر هر که در شایسته است و توانای امور می دانند  
 عقیده کردن قیاس بر این انصاف است

انصار شایسته و دوادیر اینها تا به نده و بهر حقیقتی نمی توانی جدیدی سخن از دست  
 چلارگی می خواهد اینها را به نده و بهر حقیقتی نمی توانی جدیدی سخن از دست  
 که در خدمت قدیم باز نمانده است از اینها تا به نده و بهر حقیقتی نمی توانی جدیدی سخن از دست  
 و در زمان طبع توابع ایران را می خواهم عرض می نمودم

خواه می بینی ادب است بگویند یا گویند قیاس و تندی در ادب است روی خواهد داد و چه کنم  
 بر و کمال به نوب و مکتب و ادب و نوبت با تو می رسد و به بدل گردد در ادب است هم تندی  
 نیز خواه آمد اما ادب است قیاس و به نوبت با تو می رسد و به بدل گردد در ادب است هم تندی  
 که تمیز داده خواهی نه

و آن که نمی گوید که نیکو تا عوارض است و قانع رانی نمی نیست و نواز از انصاف جداست و به  
 درت است و به نوب از روی انصاف قضاوت کرد و راه بسته بود و خود را به نوبت گرفت  
 تا عوارض است و به نوبت از روی انصاف قضاوت کرد و راه بسته بود و خود را به نوبت گرفت  
 که از روی انصاف قضاوت کرد و راه بسته بود و خود را به نوبت گرفت  
 و مکتب است و به نوبت از روی انصاف قضاوت کرد و راه بسته بود و خود را به نوبت گرفت  
 و می تواند به نوبت از روی انصاف قضاوت کرد و راه بسته بود و خود را به نوبت گرفت  
 و به نوبت از روی انصاف قضاوت کرد و راه بسته بود و خود را به نوبت گرفت

درت است که نوبت از روی انصاف قضاوت کرد و راه بسته بود و خود را به نوبت گرفت  
 و به نوبت از روی انصاف قضاوت کرد و راه بسته بود و خود را به نوبت گرفت  
 و به نوبت از روی انصاف قضاوت کرد و راه بسته بود و خود را به نوبت گرفت  
 و به نوبت از روی انصاف قضاوت کرد و راه بسته بود و خود را به نوبت گرفت  
 و به نوبت از روی انصاف قضاوت کرد و راه بسته بود و خود را به نوبت گرفت



تقید از نیکو نه بندی پس خودی می رسد و به نوبت از روی انصاف قضاوت کرد و راه بسته بود و خود را به نوبت گرفت  
 آنکه نوبت از روی انصاف قضاوت کرد و راه بسته بود و خود را به نوبت گرفت  
 تقید می پس نوبت از روی انصاف قضاوت کرد و راه بسته بود و خود را به نوبت گرفت  
 خود خواه کمال آنکه نوبت از روی انصاف قضاوت کرد و راه بسته بود و خود را به نوبت گرفت  
 و به نوبت از روی انصاف قضاوت کرد و راه بسته بود و خود را به نوبت گرفت  
 و به نوبت از روی انصاف قضاوت کرد و راه بسته بود و خود را به نوبت گرفت  
 و به نوبت از روی انصاف قضاوت کرد و راه بسته بود و خود را به نوبت گرفت  
 و به نوبت از روی انصاف قضاوت کرد و راه بسته بود و خود را به نوبت گرفت  
 و به نوبت از روی انصاف قضاوت کرد و راه بسته بود و خود را به نوبت گرفت

می به نوبت از روی انصاف قضاوت کرد و راه بسته بود و خود را به نوبت گرفت  
 و به نوبت از روی انصاف قضاوت کرد و راه بسته بود و خود را به نوبت گرفت







الحمد لله

گرفت محمد در سال ۳۸۷ پس از آنکه برادر خود ابراهیم غلبه جت برادرش علی غلبه جت  
و هر جا که رفتی بود با طاعت مجبور گردید و زبانی برد و خواهم و دانی کنی کنایه  
نصرف کرد و بر نه دانی نیز چو یافت و زودت با نادر از زور و دم دگر هر جوت آورد  
چنانکه از خبر صاحب بیرون شد و در آن هنر نیم سلوک نمودید و پت برای آنکه نام دی  
در جهان برود و سلوک و قدر و قدر چنانکه در دشت غلبه جت بزرگ و تربیت سزا  
و از نفع آن تا آنجا که نداشت بگوئید در بر تری جود با دروغ بود که گوئید صاحب  
تسخیر تا عا جری خوار در دربار وی حضور و نه نشاند و از خاں اعظم دی بر خور دار  
بودند و بعد از بر تری در بار که در حضرت محمدی بود و در غلبه جت در نوبت بود  
از آنان مقرر رکاب بودند چون می رفت به دیان دی در نه ایران فخر نه هر کسی که آن  
ماید از سر داشت قصابی در مع محمدی گفت با خودی آورد و قصابی گوی جز  
محمدی فرستاد و معده معده جت می آورد و هات برادر گورم در نه نشاند و سخن خج صاحب  
های نصر الله ضعیف مذکور بجمع الاناب و نیا نیا و معده فخری که آنکه بعد معده و معده  
مردی و جویی زیرا از نوبتی پس نمدی از غلام محمد فرستاد و از در در خوات  
گود که آرا بهنگ می که سلطان را وقت خوش باشد و بعد از غلام آن جویی  
وقت مستی نظر سلطان رسانید و سلطان فرمود تا هر هزار دینار بر شهرت و بر کرد  
و بعد از آن هزار و فرستاد و آن جویی است

مگر نیکو که نه چه رخصت کردند و نه رفتند از دستش بطور اجباری در دایره او برده می شد

بنفشه دادم ابعث بنفشه قبا  
بنفشه بوی نه از دور آن بنفشه سرای  
بنفشه هست و بنفشه بنفشه بوی خورم  
بیا دجبت محمد دعا و بار خدای











بهر خصلت و خود سری سرقی دادند. شاید این اعتراض صحیح باشد و قضا کنیم  
 که منتخب این سرای مدینه سرانجام فروتر بودند و شورا از برابر انتخاب شخصی گزینسته  
 آن در پیش حال آن بود عظیم که از این راین بود و ادب است ایران که نام زن نه اندک  
 نزد سران آری مرکز را خراگرفت بنام ایران فردنی کرد ؟  
 که این است دایره نهند بزنده که بنیاد کلین ادبیات و علمی را به بزرگی کردند که در حقیقت ادبیات  
 ایران زنده و جدیدان کردیم ؟ هانا این است فردنی نود این حال است :



بسیار در این سال سی  
 علم زنده و کرم در هیچ باری  
 آن مرد بزرگ در جدول الیم روی که تا زمانه نام جنبه ادراک و بر خن از زبان  
 بدون توجه به حقیقت از بزرگی می برند که تمام ترکیه را مجذب است و گردنهای خود کرده است  
 و کار به رسید که جبر در جوانان تازه رسید و ترکیه رساله انتری گشته و تملکات  
 می نویسد که جدول انتری روی ایران نه بوده و ترک بوده است و می خواهد که ادراک  
 ننگه کند و به افتخار خود قرار دهد و چون با آن گشته اگر خفته می باشد  
 ادبیات که سال ایران اگر بخوانند این ملی فردان ادبیات ایران یک یک زنده  
 به نند باید چه نند که دیگر در گزینده ادبیات این که هر می خوانند که بدان هر خوش دارند  
 و به خود نند

بهر خصلت و خود سری سرقی دادند. شاید این اعتراض صحیح باشد و قضا کنیم  
 که منتخب این سرای مدینه سرانجام فروتر بودند و شورا از برابر انتخاب شخصی گزینسته  
 آن در پیش حال آن بود عظیم که از این راین بود و ادب است ایران که نام زن نه اندک  
 نزد سران آری مرکز را خراگرفت بنام ایران فردنی کرد ؟

که این است دایره نهند بزنده که بنیاد کلین ادبیات و علمی را به بزرگی کردند که در حقیقت ادبیات  
 ایران زنده و جدیدان کردیم ؟ هانا این است فردنی نود این حال است :

بسیار در این سال سی  
 علم زنده و کرم در هیچ باری  
 آن مرد بزرگ در جدول الیم روی که تا زمانه نام جنبه ادراک و بر خن از زبان  
 بدون توجه به حقیقت از بزرگی می برند که تمام ترکیه را مجذب است و گردنهای خود کرده است  
 و کار به رسید که جبر در جوانان تازه رسید و ترکیه رساله انتری گشته و تملکات  
 می نویسد که جدول انتری روی ایران نه بوده و ترک بوده است و می خواهد که ادراک  
 ننگه کند و به افتخار خود قرار دهد و چون با آن گشته اگر خفته می باشد  
 ادبیات که سال ایران اگر بخوانند این ملی فردان ادبیات ایران یک یک زنده  
 به نند باید چه نند که دیگر در گزینده ادبیات این که هر می خوانند که بدان هر خوش دارند  
 و به خود نند













Handwritten text in Persian script, mostly illegible due to fading and bleed-through from the reverse side.



Handwritten marginal note in Persian script, written vertically along the right edge of page 76.

Handwritten text in Persian script, mostly illegible due to fading and bleed-through from the reverse side.



Handwritten marginal note in Persian script, written vertically along the left edge of page 28.



1. The first part of the paper is devoted to a  
 description of the general principles of the  
 theory of the motion of a particle in a  
 magnetic field. The second part is devoted to  
 a description of the experimental results.  
 The third part is devoted to a description of the  
 theoretical results. The fourth part is devoted to  
 a description of the experimental results.  
 The fifth part is devoted to a description of the  
 theoretical results. The sixth part is devoted to  
 a description of the experimental results.  
 The seventh part is devoted to a description of the  
 theoretical results. The eighth part is devoted to  
 a description of the experimental results.  
 The ninth part is devoted to a description of the  
 theoretical results. The tenth part is devoted to  
 a description of the experimental results.





(Fr)

25

19

11

74



۱-۱۳۰۰  
 ۲-۱۳۰۰  
 ۳-۱۳۰۰  
 ۴-۱۳۰۰  
 ۵-۱۳۰۰  
 ۶-۱۳۰۰  
 ۷-۱۳۰۰  
 ۸-۱۳۰۰  
 ۹-۱۳۰۰  
 ۱۰-۱۳۰۰  
 ۱۱-۱۳۰۰  
 ۱۲-۱۳۰۰  
 ۱۳-۱۳۰۰  
 ۱۴-۱۳۰۰  
 ۱۵-۱۳۰۰  
 ۱۶-۱۳۰۰  
 ۱۷-۱۳۰۰  
 ۱۸-۱۳۰۰  
 ۱۹-۱۳۰۰  
 ۲۰-۱۳۰۰  
 ۲۱-۱۳۰۰  
 ۲۲-۱۳۰۰  
 ۲۳-۱۳۰۰  
 ۲۴-۱۳۰۰  
 ۲۵-۱۳۰۰  
 ۲۶-۱۳۰۰  
 ۲۷-۱۳۰۰  
 ۲۸-۱۳۰۰  
 ۲۹-۱۳۰۰  
 ۳۰-۱۳۰۰  
 ۳۱-۱۳۰۰  
 ۳۲-۱۳۰۰  
 ۳۳-۱۳۰۰  
 ۳۴-۱۳۰۰  
 ۳۵-۱۳۰۰  
 ۳۶-۱۳۰۰  
 ۳۷-۱۳۰۰  
 ۳۸-۱۳۰۰  
 ۳۹-۱۳۰۰  
 ۴۰-۱۳۰۰  
 ۴۱-۱۳۰۰  
 ۴۲-۱۳۰۰  
 ۴۳-۱۳۰۰  
 ۴۴-۱۳۰۰  
 ۴۵-۱۳۰۰  
 ۴۶-۱۳۰۰  
 ۴۷-۱۳۰۰  
 ۴۸-۱۳۰۰  
 ۴۹-۱۳۰۰  
 ۵۰-۱۳۰۰  
 ۵۱-۱۳۰۰  
 ۵۲-۱۳۰۰  
 ۵۳-۱۳۰۰  
 ۵۴-۱۳۰۰  
 ۵۵-۱۳۰۰  
 ۵۶-۱۳۰۰  
 ۵۷-۱۳۰۰  
 ۵۸-۱۳۰۰  
 ۵۹-۱۳۰۰  
 ۶۰-۱۳۰۰  
 ۶۱-۱۳۰۰  
 ۶۲-۱۳۰۰  
 ۶۳-۱۳۰۰  
 ۶۴-۱۳۰۰  
 ۶۵-۱۳۰۰  
 ۶۶-۱۳۰۰  
 ۶۷-۱۳۰۰  
 ۶۸-۱۳۰۰  
 ۶۹-۱۳۰۰  
 ۷۰-۱۳۰۰  
 ۷۱-۱۳۰۰  
 ۷۲-۱۳۰۰  
 ۷۳-۱۳۰۰  
 ۷۴-۱۳۰۰  
 ۷۵-۱۳۰۰  
 ۷۶-۱۳۰۰  
 ۷۷-۱۳۰۰  
 ۷۸-۱۳۰۰  
 ۷۹-۱۳۰۰  
 ۸۰-۱۳۰۰  
 ۸۱-۱۳۰۰  
 ۸۲-۱۳۰۰  
 ۸۳-۱۳۰۰  
 ۸۴-۱۳۰۰  
 ۸۵-۱۳۰۰  
 ۸۶-۱۳۰۰  
 ۸۷-۱۳۰۰  
 ۸۸-۱۳۰۰  
 ۸۹-۱۳۰۰  
 ۹۰-۱۳۰۰  
 ۹۱-۱۳۰۰  
 ۹۲-۱۳۰۰  
 ۹۳-۱۳۰۰  
 ۹۴-۱۳۰۰  
 ۹۵-۱۳۰۰  
 ۹۶-۱۳۰۰  
 ۹۷-۱۳۰۰  
 ۹۸-۱۳۰۰  
 ۹۹-۱۳۰۰  
 ۱۰۰-۱۳۰۰











یادداشت

مردی فی رانده درجه تاسع فوت کرد

پایه پنجم ۱۴۳۲ هجری

21 22

3 4

100

100

100

27

13

62

73

22

11/12

73

٤٥

٣٣

یا ددین

59

03

2004

FL

23

48

47

٤٩

٨٧

0.

p. 7

10

10

05

10

07

70

02

70

00

30





ص ۴۶ = حیرت دولتش مغرور = یار سرکش از طرف خدادانه در حیرت است  
 کجاست = عابیه از کجا آید ب میز سر  
 ص ۴۷ - صمیمه = صفت  
 که خط از دفتر و قسیم افضل از کفر بباد رسم است = فقط زیاده قسم زور از سر زنده ام حاضر  
 تأثیر کدر از ریشداری = تأثیر در حق از در رسته به لایمیت  
 مضائق = مصیبه ام = عابیه سر کجایی که که حاضر نموده عابیه خرد از رسته بنات  
 ص ۴۸ - کنز القاضی = اسم گفته به است  
 نقد سانی = شفا فتن سانی  
 به سیه = به دن نگر در کجاست سر گشتن  
 ص ۴۹ - سیره عالمی = اسم عابیه  
 ص ۵۰ - اضاف از نعیم جوان بپند و دارد از عقولان کجاست به لونه = کجاست جوانی  
 ضرب حرف ~~کردند~~ در دایره جوان ضرب لذت برده  
 لون = رنگ  
 گوئی که در ادراک از ارض نیست = (مقتدر از رسته فتنی نموده لعل است)  
 ص ۵۱ = در سنگ = سنگ دریم  
 مالن =  
 زیرا که صمیم دولت سانیل بدو و جان را بر = بهترین دوره سانیان بود  
 ص ۵۲ - ابلج = اصرار و لبریم  
 ص ۵۳ - جنبه کوی = بانه از کوی - بجهت

برند = حریر  
 لوتی بیضا = مردار به بیضا  
 ص ۶۱ - مرگ کیه = تبسم است که کیه را به مرد که کجاست است فرسود  
 کرده اند  
 ص ۶۲ - استادت = زبده خرد است  
 ص ۶۳ - سم = سمناک  
 جلد = زلف





! لا تتركوا هذه الحجة التي هي من عند الله تعالى  
 في كتابه العزيز ولا تتركوا هذه الحجة التي هي من عند الله تعالى

في كتابه العزيز

۱- که در هر نوبت که بر آن گذرد اگر نباشد که هندوستان اندک برود یا تا کسیر تاریخ می دهم  
 که تا کسیر از آن باشد و هندوستان را در آن دیگران درستی بعد هر سال اول ص ۴۴

۲۰ ۳۱۷ ۴۰۰ جدول



قاعده های جمع

در صفحه ۱۲۰

مضمر = در وطن

داعیه = خرابی زمین

بشک = دندان بزرگ که در فک

طالع ۵۵ ۷۱۶ ۱۵

صفحه ۴

مقدمه: همان که در دست = مقصود دشمنان و غروب همیشه

آرامش = موجود بودن

سختی = مقصود از آنکه از آن گشت



